

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد در بحث دیروز در باب تمسک به اصول - که بارها خدمت شما عرض کردم - مسئله به صرف شک در مورد و تصوّر تحقق علیّت در اجرای اصل بر نمی‌گردد بلکه مسئله در اجرای اصل در همه جا باید منطبق با مجاری عقلیه و عرفیه باشد و بنای شارع در اجرای اصل با بنای عرف و سیره عقلائیّه در این جا تفاوت ندارد مگر در بعضی از مواردی که خود شارع با قرائن و شواهدی آن تحقق علیّت را به نحو دیگری برای تکلیف برای تحقق موضوع تصور کرده است که در بعضی از موارد مشاهده می‌شود که بنای شارع بر ترخیص و تسهیل است و در بعضی از موارد بنای شارع بر تضییق است که موارد مشخص است.

در مسئله دماء و نفوس و أعراض خیلی شارع حساسیت به خرج داده است حتی از سیره عقلائیّه در محاکم عمومی و در محاکم بین المللی هم شارع در این جا عنایت خاصی دارد و تضییقات غلاظ و شدادی را در این گونه موارد اعمال کرده است لذا جریان اصل باید در این جا نسبت به موارد مختلف باشد اما در مسائلی که نسبت به آن مسائل، بنا، بنای بر تسهیل است یا بنا، بنای بر حسن ظن است یا بنا، بنای بر حمل فعل مردم بر صحت است یا بنا بنای عدم ورود به حریم شخصی افراد است یا بنا، بنای عدم دخالت در امور و این مسائل است، شما می‌بیند که شارع در آن جا مسائل را سهل گذاشته است.

مثلاً یکی از مواردی که مشاهده می‌شود مورد امامت جماعت است در امامت جماعت باید آن امام عادل باشد در بعضی از روایات هم این مسئله هست این احراز عدالت بعضی آمدند در این جا گفتند شارع گفته است دیگر، شارع گفته احراز عدالت، در این جا بایستی که عدالت احراز شود و احراز آن مقدماتی می‌خواهد همین طور انسان نمی‌تواند بنشیند و تصور کند باید برود تحقیق کند پرونده او را در بیاورد از بایگانی و یکی یکی کاغذها را ورق بزند چکار کرده، چکار نکرده؟ چه کسی به او تلفن زده؟ به کی تلفن زده؟ و همین طور سایر اموری که بحمدالله مضبوط است و ثابت است این برای او حاصل می‌شود که این شخص در علن چه شخصی و چه شخصیتی است آن وقت نماز بخواند یا نخواند آن وقت ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم در همین مورد احراز عدالت با قرائن و شواهد به این کیفیت شارع عمل نکرده است یعنی به این نحوه نبوده که با این دقت و با این خصوصیت حضرت می‌فرمایند که نگاه کن همین که ظاهر الصلاح باشد کفایت می‌کند، بنا بر تسهیل است. چرا بنا بر تسهیل است؟ چون شارع نمی‌آید برای یک نماز جماعت و اقامه نماز جماعت و اهتمام به یک امام جماعت اجبار کند که مردم بروید دنبال پرونده او و سیر تا پیاز این را در بیاورید و اگر هم چیزی ندارد خودتان چند تا بگذارید روی آن! دیگر این کار را تشریح نمی‌کند؛ شارع بناء بر این ندارد حمل بر صحت است

همین که نگاه می‌کنی می‌بینی فرض کنی که افراد به این اقتدا کردند افراد مؤمنین به این اقتدا کردند کفایت می‌کند ای مومن! چکار می‌خواهی بکنی؟ می‌خواهی نماز ظهر بخوانی بروی پی کارت دیگر!

یک سفری بود در همان زمان سابق قبل از سقوط شاه ما یک جایی رفته بودیم به یکی از این شهرستانها موقع نماز شد یکی دو تا از اهل علم ریش سفید هم همراه ما بودند در یکی از شهرهای شمال ایران و اینها رفتیم در یک مسجدی و هوا هم سرد بود یک امام جماعتی در آن جا بود و خیلی شخص برانده‌ای بود. سیمای او سیمای زهد و تقوا و نورانیت و بسیار ظاهر الصلاح بود ما آمدیم و نماز خواندیم با چند نفر دیگر از دوستان. خیلی هم مأموم نداشت، بیست و بیست و پنج نفری آمدند و پشت سر او نماز خواندند و رفتند و او حتی ما را هم دعوت کرد به منزلش که به منزل او برویم و ما هم رفتیم منزل او و شب هم در آن جا بودیم چون مشکل بود، وضعیت غیرعادی بود. وقتی آمدیم در منزل یکی از آقایان ریش سفید رو کرد و گفت آقا شما از کجا احراز عدالت ایشان را کردید که پشت سر ایشان نماز خواندید؟ یعنی این قدر آدم نفهم باید باشد؟! سید، بنده خدا، نورانی، با تقوا... خب دارد نماز می‌خواند این چه طرز برخوردی است؟

یعنی واقعا در یک همچنین جایی سیره عقلائی بر این است که شما بروید تحقیق کنید از مأمومین که وضعیت او چطور است؟! آخر این صحیح است؟ یعنی شارع به این مسئله اصلاً رضا می‌دهد؟ این یک مسئله اخلاقی است. و او نماز نخواند و آمد جدا برای خودش نماز فرادی خواند و جدا خواند و بعد هم آن بنده خدا تبعات عملش بر سرش آمد! بنای شارع بر این نیست! فقیه باید خودش مسئله را درک کند در یابد. یک مستنبط یک مجتهد باید متوجه باشد که این رعایت حکم در جهات مختلف، متفاوت است.

اما اگر همین شخصی که شما دارید پشت سر او نماز می‌خوانید و خیلی توجه به مسائل دیگر ندارید و نماز می‌خواند و بعد می‌روید منزلتان، اگر او بخواید بشود قاضی، بخواید بشود حاکم، بخواید در مصدر قضاوت بین دو نفر حکم کند، مالی را از شخصی بستاند و به دیگری بدهد جانی را بستاند و قصاص کند و امثال ذلک این جا دیگر سیره عقلائی بر این نیست که نگاه کنید ببینید که همین قدر یک عده پشت سر او نماز می‌خوانند... بایستی که احراز قابلیت و لیاقت کنند این جا دیگر جای روایت امام صادق علیه السلام است که «فانظروا» بروید نگاه کنید تفحص کنید اخلاقش را ببینید رفتارش را ببینید در خانواده ببینید چگونه است در غیر خانواده چگونه است، این مسائل را همه را ارزیابی کنید آیا ببینید این شخصیت ثابتی دارد یا شخصیت او متغیر است.

یک وقتی من در یک جایی بودم یکی از همین قوم و خویشهای ما می‌خواست بیاید دیدن مرحوم پدرمان در آن موقع که ایشان مریض بودند، من از منزل بیرون آمدم دیدم که ایشان دارد به اتفاق خانواده می‌آید که وارد کوچه می‌شود که بیاید منزل و مرحوم پدرمان هم با بچه‌های او محرم بود و حرکاتی من از دور از ایشان دیدم،

یک حرکات بچه گانه، مثلاً دستهایش را یک جور می کرد و توام با خنده و ... که برای من خیلی عجیب بود آخر آدم با ریش سفید عین یک بچه هفت ساله و ده ساله جست و خیز دارد؟ می پرد بالا و پایین؟ همین که چشمش به ما افتاد یک دفعه دیدیم شقّ و رقّ و دقّ! سر پایین آمد و دیگر دستهایش چسبید به پا و قدمها خیلی به شمارش و خیلی آرام، مطمئن آرام، آرام، آمد و آمد تا این که گفت سلام علیکم و حرف عین را بسیار غلیظ از مخرج اداء کرد، و من هم گفتم و علیکم السلام این دفعه من هم عین آن را یک خرده غلیظ اداء کردم به مصداق آیه شریفه **وَ إِذَا حُبِبْتُمْ بِبَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا** ﴿النساء، ۸۶﴾ بعد گفتم بفرماید بالا. خب حالات ایشان دستم بود. گفتم که ابوی مریض هستند بفرمایید، من بروم برای شما چای بیاورم البته عجله داشتم که بروم جایی به یکی گفتم برای ایشان چایی ببرید من چون کار داشتم رفتم. وقتی شخصی یک همچنین مسئله را می بیند می فهمد این شخصیت ثابتی ندارد. جزء شخصیت های متغیر است و ظاهر با درون تفاوت دارد و عجیب است انسان در این دنیا فقط یک عمر هنرپیشه باشد. یک عمر هنرپیشه، یک عمر مردم سردرنیاورند که در درون او چه خبر است، البته خدا مواردی پیش می آورد که مسئله روشن می شود همیشه آفتاب پشت ابر نمی ماند مسئله روشن می شود، یک عمر هنرپیشه یک عمر چه و چه ... عجیب است.

یکی دیگر بود یک بنده خدایی دیگر بود یک وقتی در یکی از همین انتخابات بود - اینها برای انسان همه عبرت است - در این انتخابات نمره بالایی آورده بود حالا به چه جهت و علتی ... این ملتی که هر روز به یکی رأی می دهد امروز به این می دهند فردا به آن می دهند، پس فردا به آن می دهند، هر روز به یکی رأی می دهند. خلاصه خیال کرد که برای خودش خبری شده! بله یادم است که گفته بود که شما با این رأیتان دل رسول الله را شاد کردید! بنده خودم شنیدم از رادیو که می گفت دل رسول الله را با این رأی دادن شاد کردید! چرا از پیغمبر مایه می گذارید؟ چرا نمی گویند دل من را شاد کردید که نمره بالایی ما آوریم؟ چرا به حساب پیغمبر می گذاریم؟ پیغمبر ۱۴۰۰ سال پیش از دنیا رفته است الان به حسب ظاهر کاری نمی تواند بکند دفاعی نمی کند. آخر مرتیکه درون و باطن دل پیامبر را تو از کجا می دانی که شاد شده است؟ حالا با این نمره تو اگر زنده بودند به تو می گفتند که شاد شده یا نه. ولی در باطن که پیغمبر می تواند کار انجام بدهد همچنان می گذارد در کاسه آدم که اصلاً نفهمی از کجا خوردی! از پیغمبر مایه نگذاریم، در کارهایمان از امام مایه نگذاریم، از امام زمان مایه نگذاریم، خوب دارد. خدا سر امام زمان غیرت دارد! توجه کردید؟ از خودمان هر چه خواستیم مایه بگذاریم: دل من شاد شده است دیگر شب خوابم نبرده است، تا صبح کیف کردیم، نمی دانم جشن گرفتیم ... هر چه می خواهی بگویی بگو ابناء دنیا همین است دیگر. سرگرمی همین است.

نرویم سراغ بقیه، یک غلطی می خواهیم بکنیم نرویم بگوییم مرحوم آقا هم همین کار را می کرد، از او

مایه نگذاریم، بگوییم فهم من این است، برداشت من این است، مردم را بگوییم که من این کار را کردم، مگر قرار است که هر کسی ولی خدا شود؟ مگر قرار است که هر کسی جا پای امام زمان بگذارد؟ امام زمان یک نفر است در این دنیا، خلائق اول و آخر جمع شوند یا جبرئیل به گردش نمی‌رسند، چه برسد به ما. آن حسابش جدا است برای چه ما بیاییم عرض خود ببریم و زحمت دیگران؟ از پیغمبر خدا مایه نگذاریم در کارها. و همین آقا در نوبت بعد وقتی که سقوط می‌کند از نظر نمره و رأی می‌گوید ای کاش شرکت مردم بهتر بود! شرکت چشمگیری نبود و باید فکری کرد و چه کرد...! چه شد بابا؟ این مردم که همان هستند، پلاسمای ایشان که عوض نشده است! گلبول سفید و قرمز که همان است، پلاکتها هیچ تغییر نکرده است، مخ هم همان مخ است، هم آن کسی که به تو رأی دادند «مخ ما فیه» هم آن که رأی ندادند «مخ ما فیه» در هر دو «مخ ما فیه» است آخر آدمی که ملاک داشته باشد یک روز کم و زیاد نمی‌کند، یک حساب دارد، یک شخصیت دارد، یک فکر دارد با همان یک فکر می‌رود جلو، شایعات که او را نمی‌گیرد، تبلیغات که او را نمی‌گیرد...

و عجیب است که تبلیغات آدم را می‌گیرد. بنده بودم در یک جریاناتی که مثلا فرد اصلا یک اعتقاد خاصی به یک مسئله داشت، ولی وقتی که در جریان و جوّیایا و برو قرار می‌گیرد و فضا عوض می‌شود...، چون فضا را می‌شود عوض کرد، ما می‌توانیم فضا را یک فضای شاد کنیم، یا یک فضا را حزن آلود کنیم، هر دو را می‌توانیم. خرجش چند تا بلندگو و نوار است هیچی دیگر نمی‌خواهد والسلام. فضا می‌شود فضای بزن و بکوب و فضا می‌شود فضای حزن یا ماتم. با دو تا سی دی و دو تا نوار فکر عوض می‌شود! فهم عوض می‌شود! آتجاه عوض می‌شود! جهت گیری انسان عوض می‌شود! اینها همان هایی هستند که «مخ ما فیه» هیچ قوه عاقله ندارند، خلاص، این همان قضیه است که شما نمی‌توانید تصمیم بگیرید در یک مسئله، اینها چیزهایی است که واقعا باید انسان مسئله را محکم کند.

مرحوم آقا عبارت عجیبی می‌فرمودند: بنده از آقای حداد رضوان الله علیه شنیدم که ایشان می‌فرمودند: آن کسانی می‌توانند مشکلات و خطرات سلوک را درنوردند که از عقل بیش از چشمشان استفاده کرده باشند، از عقلشان برای تنظیم مطالب بیش از چشم... آنها می‌توانند. چون بالاخره سلوک مشکلات دارد و فقط هم مشکلات، مشکلات اقتصادی و مالی و مرض و صحت و اینها نیست مشکلات جدی عقیدتی، گاهی یکی فوت می‌کند و مصیبتی می‌شود و یا مثلا بالا و پایینی، قرضی، گرفتاری و امثال ذلک اینها همه مطالب و امتحاناتی است که خدا پیش می‌آورد در آیات قرآن است **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ** ﴿آل عمران، ۱۴۲﴾ ولی گاهی اشکالات جدی پیش می‌آید، اشکالات علمی پیش می‌آید، اشکالات دینی، شک دینی، شکوک در دین پیش می‌آید، مظاهری که برای انسان پیدا می‌شود، خطراتی که برای انسان پیدا می‌شود، جاذبه‌هایی که برای انسان پیدا می‌شود، افرادی که جهت‌گیری خاصی می‌کنند، همه افراد

یک صنف نیستند، افرادی ممکن است باشند که وجیه باشند، شما خیال می کنید این مردم که بعد از پیغمبر رفتند سراغ ابوبکر و اینها همین طوری رفتند؟ چند نفر مگر در این توطئه دخالت داشتند؟ همه مردم مدینه که نبودند، یک عده خاصی بودند که توطئه می کردند: چکار کنیم؟ شب بعد از پیغمبر چکار کنیم؟ چطوری مسائل را به دست بگیریم؟ چطوری برگردانیم؟ و آنها هم خوب روحیه افراد را به دست آورده بودند و خوب شخصیت افراد را درک کرده بودند واقعا از نظر روانشناسی و شخصیت شناسی و جامعه شناسی می توانیم بگوییم که واقعا کار کرده بودند، یعنی همچنین افرادی ساده ای نبودند، ساده که نمی آید جلوی امیرالمؤمنین قد علم کند، یک عده خاصی بودند، ده پانزده نفری بودند، بیست نفری بودند، که دارای این مسائل بودند و بعد هم یک اتحادی پیدا کردند با منافقین و بعد هم آمدند... بقیه چه؟ بقیه چه کسانی بودند؟ بقیه مردم عادی بودند، مردم عادی! مردمی که خوب به آن حقیقت دین و آن واقعیت پی نبرده بودند، فقط نماز را پشت پیغمبر خوانده بودند، فقط صحبت های پیغمبر را شنیده بودند، نرفته بودند این صحبتها را در وجود خودشان پیاده کنند، هر کسی بعد از صحبت پیغمبر که نمی رفت کنار و گوشه ای بنشیند یا برود در نخلستان بنشیند و فکر کند که این پیغمبر نیم ساعت یا یک ربعی که صحبت کرد چه می خواست بگوید؟ همین طوری نشستند به گریه و زاری و ناله و فغان کردن و در حال و هوای مجلس قرار گرفتن و بعد هم بلند شدند رفتند بیرون و روز از نو و... سه روز بعد هم مثل همین، هفته دیگر هم مثل همین. می گفتند یا رسول الله عجب سیمایی داری! عجب سیمای ملکوتی دارد؟! هر چه آدم نگاهت می کند سیر نمی شود! بیست و سه سال پیغمبر با مردم این طوری بود، همین طوری، همین نماز را بقیه هم می خوانند دیگر «والا الضالین» آن راهم بیشتر می کشند، خیالت جمع، عین آن را پیغمبر فرض کنید که از حلق می گوید ما از پایین تر حلق می گوییم! این هم نمازمان. جنگ هم پیدا شود می رویم... تا از مسجد درآمدن فوری پریدند در خانه و بعد هم بلند شدند بروند حمام!

اگر کلام پیغمبر را که می شنیدند می رفتند روی آن فکر می کردند که این چه بوده و منظور چه بوده و باید چه کرد اگر این طور بودند یک لحظه شک نمی کردند در قضیه خلافت، برای ایشان یک ثانیه شک پیدا نمی شد، الان هم همین است، الان هم قضیه همان است، مسئله همان است، یک ظاهری درست می شود یک قضیه درست می شود تمام می شود، به به! نگاه کنید چه نورانی است، چه صفایی دارد، - شنیده ام که می گویم - چه صفایی دارد، چقدر نورانی است... بابا رفته سفید آب مالیده به سرش، این کرمها که کاری ندارد دیگر، کرم است سفید را سیاه می کند سیاه را سفید می کند، از اینها می مالند آقا می شود نورانی! دیگر تمام شد. قضیه و مسئله تمام می شود.

علی کل حال خیلی زیاد حاشیه رفتیم خیلی هم به صلاح نیست، این مسائل تاریخ خیلی عجیب است، تاریخ را انسان باید بخواند و بفهمد خیلی عجیب است در این قضیه حسان بن ثابت شما نگاه کنید. حسان بن

ثابت یک انسانی است که بلند می‌شود می‌آید در قضیه غدیر شعر می‌گوید شور او را برمی‌دارد حال و هوای او عوض می‌شود می‌بیند پیغمبر رفته نصب خلافت و ولایت کرده بلند می‌شود می‌آید شعر می‌گوید شعر بسیار قشنگ حسان شاعر مقلقی بود بسیار زبردست بود ولی حضرت با ظرافت خاصی این را هم می‌گوید که تا مادامی که با ما هستی جبرائیل تو را یاری خواهد کرد این حرفهایی که تو داری می‌زنی این در حال و هوای حضور ما است که جبرائیل آمده و این مطالب را به تو القاء کرده ولی مواظب باش که کنار نروی. لذا حسان از آدمهای ترسو بود تا نگاه کرد دید از دور علی رفتند دور ابوبکر جمع شدند دو تا تهدید این طرف و آن طرف که شد دستها را بالا برد و گفت ما تسلیم هستیم! بلند شد رفت در دستگاه خلفا و امیرالمؤمنین را رها کرد و شعرهایش یادش رفت گفتم آدم آرزایم می‌گیرد. بدبخت آرزایم گرفته بود که دو ماه پیش چه شعرهایی برای امیرالمؤمنین گفته بود این آرزایم آرزایم است که درمان ندارد. این است که آدم یادش می‌رود که چه بوده و چه وضعیتی داشته است. خب ما همین را می‌دیدیم و همین را مشاهده کردیم و تجربه کردیم که چطور افراد در همان زمان بزرگان می‌آمدند و می‌نشستند و گریه می‌کردند و پای صحبت بزرگان گریه می‌کردند و واقعا هم شاید حالشان هم تغییر پیدا میکرد و منقلب می‌شد ولی همه اینها در یک درجه بوده است در یک نحوه. این حالات آنها را نبرد بالا عمق نداد. این گونه نبود به قلب ایشان عمق بدهد فقط در همان مرتبه می‌ماندند. قرار نیست که هر شخصی تا قیامت زنده بماند بالاخره دنیا دنیای امتحان است. پیغمبر رفت، ائمه رفتند بقیه هم باید بروند، وقتی که می‌روند آن که خودش است می‌آید بالا، آن که تا حالا در یک سطح بود او از بین می‌رود، آن که خودش است می‌آید رو، خودش درآورده، خودش کسب کرده، خودش به خودش عمق داده، به خودش معرفت داده است، چون دیگر ظواهر نیست وقتی ظواهر نشد آن وقت دیگر می‌افتد هر کسی در هر حالی که دارد هر کسی که در هر رتبه که دارد می‌رود در همان جا قرار می‌گیرد و روی همان درجه که جایگاه خودش را در این مدت درست کرده است و ترسیم کرده است می‌رود در آن جا قرار می‌گیرد.

یکی را نگاه می‌کنی می‌بینی رفتن بزرگان هیچ فرقی برای او نکرده است هیچ تفاوتی نکرده است. من بعد از این که مرحوم آقا فوت کرده بودند خیلی اوضاع عوض شده بود مسائل و ارتباطات و رفاقت‌ها. همان روز اول که هنوز ایشان دفن نشده بودند خدا رحمت کند یکی از دوستانمان که به رحمت خدا رفت من کنار درب ایستاده بودم یک دفعه دیدم آمد یک جمله را گفت، گفت حالا وقتش است که هر کسی خودش را نشان بدهد هنوز آقا در بیمارستان بودند او گفت حالا وقتش است که هر کسی خودش را نشان بدهد و خیلی جمله پرمعنایی بود که خلاصه تمام آن چه را که تا بحال به آن تشبُّث می‌کردیم و ایستادگی کردیم همه، ما نبودیم! آقا بودند حالا دیگر تمام شد هر کسی هست خودش و خودش. دیگر کسی نیست که خلاصه بخواهد انسان

خودش را پشت او مخفی کند حالا وقتش است که... هر کس هم آمد و نشان هم داد و چیزهایی ما همان روز اول شنیدیم روز دوم بود که از دفن برمی گشتیم خلاصه چیزهایی شنیدیم که بیایم بنشینیم و حالا نمی دانم کی چه کند و چه مسئولیتی بپذیرد این مسئول... گذاشتیم ما رفتیم پی کارمان، گفتیم چه مسائلی دارد مطرح می شود! خداحافظ شما! همه امتحان باید بدهیم این مسئله امتحان شکی در آن نیست امتحان باید باشد.

علی کل حال، مجرای اصول عملیه در شرع همین مجرای عرفی است منتهی باید نگاه کرد دید در کجا، آن وقت همین فرض کنید که شخصی که الان شما ایستادید دارید نماز می خوانید اقتدا می کنید در یک مسئله دیگر نه این طور نیست باید بروید تحقیق کنید ببینید شایستگی دارد عدالت او چطور است؟ تقوای او چطور است؟ علمش چطور است؟ میزان علمیت و اطلاع او چطور است؟ آیا شایستگی دارد یا ندارد؟ می گویند ای آقا طرف این قدر آدم به این خوبی است، قبول نداری؟ قبول داریم ولی برای چه قبول داریم؟ برای این که پشت سر او نماز بخوانیم، برای همین قدر، برای این که ده تومان به او بدهیم بگویم برو فلان چیز را خواستی بخر، اما نه این که قبول داریم بیایم مسئولیت کذا و کذا را تصاحب کند. هر چیزی جای خود دارد. علم می خواهد، تقوا می خواهد، عدالت می خواهد، عبور از نفس می خواهد، باید از نفس عبور کرده باشد و این عبورش را اثبات کرده باشد همه ما می گوئیم ما از نفس عبور کردیم، همه ما می گوئیم لبخند هم می زنیم شما خیال می کنید عبور کردیم، اما وقتی که یک دفعه جای آن بروز نفس و کریوه های آن برسد چه می شود، دارید می بینید دنیا چه خبر است دیگر، آنهایی که مدعی رعایت حقوق مظلوم بودند و آنهایی که مدعی مبارزه با ستمگران بودند همین پادشاهان، حکام، شما خودتان مشاهده می کنید آنهایی که مدعی احقاق حق مظلوم بودند آنهایی که مدعی بودند و صدایشان بر ثریا و کهکشان هم رسیده بوده طبعاً در آن جریانات برای بقاء خودش مردم را تکه تکه می کند که "من بمانم" این است معنای آن "من بمانم" مردمش را می آید بمباران می کند! مردمش را می آید به گلوله می بندد، مردمش را می آید تکه تکه می کند و بعد هم می اندازد گردن مردم که اینها برخلاف نظم ملی و امنیت ملی عمل کردند و بایستی که اینها اصطلاح شوند هر که ما را قبول ندارد... گفته بود دیگر آن آقا هر کسی که ما را قبول ندارد برای چه زندگی کند؟ این آدم وحشی است عجب آدم وحشی است وحشی بیابانی است هر کسی ما را قبول ندارد برای چه در کشور ما زندگی کند!

تو که هستی مگر؟ از کجا آمدی؟ یعنی واقعا دنیا دست دیوانه ها دارد می گردد یک مشت دیوانه آمده هر کسی یک جا را گرفته به لباسهای مختلف و خلاصه دارند برخورد می کند. آدم اصلاً تعجب می کند که این چه طرز تفکری است؟ این چه طرز برخوردی است؟ این چه مسئله ای است؟ الان حرف نزن! نگو من با فلان کس هستم! اینها می آید رو و باطن واضح می شود و مسائل را می آید برای انسان واضح می کند.

روی این جهت اجرای اصول عملیه باید برطبق همان مقصود و منظور شارع باشد. در یک جا شارع

اجرای اصول عملیه را تجویز می‌کند در یک جا تجویز نمی‌کند البته در هر جا منطبق با خودش است انسان می‌تواند این مسئله را استنباط کند.

در بحث دیروز خدمت رفقا عرض شد که اشتغال سابق و اشتغال یقینی ایجاد اصل برائت نمی‌کند کفایت احرام از محاذی با مواقیت بلکه اشتغال سابق، اقتضای خصوص آن احتیاط را در احرام از مواقیت می‌کند و بین اشتغال به اصطلاح در علم اجمالی و بین اشتغال در علم تفصیلی چه فرقی است؟ هر دو علم است وقتی که هر دو علم باشد دیگر در این صورت این ابراء ذمه از تکلیف متوجه من قبل شارع به اتیان مصداق خارجی این دیگر بر عهده شارع نیست این دیگر بر عهده مکلف است که به چه نحوه می‌تواند این ابراء را در این جا مطبق کند. ذمه را می‌تواند بری کند هر جور می‌تواند مثلاً امر به صلاة آمده در وقت زوال شما در بیابان هستید اتجاء قبله برای شما مشخص نیست شارع برای شما راه قرار داده است می‌توانید فرض کنید که البته در صورتی که نتوانید اگر در صورتی که به حسب اسباب و آلات ظاهری بتوانید در آن جا باید از آن اسباب برای رفع ابهام استفاده کرد. نمی‌توانید به چند طرف نماز بخوانید برای ادای ذمه، چون در وهله اول علاوه بر تحقیق آن مصداق خارجی تکلیف یکی از آن اجزای مصداق خارجی تکلیف علم و یا ظن مصلى نسبت به اتجاء قبله است آن هم جزو آن است اگر آن حاصل نشد آن وقت باید از باب رفع تکلیف صلاة به اربعه جهات در آن موقع تعلق می‌گیرد ولی این خودش جزو آن است.

لذا اگر کسی می‌تواند این کار را انجام بدهد اگر یک شخصی به یک نحوی و به یک کیفیتی برای او این قضیه حاصل شود که بتواند مطمئن به یک جهت شود باید به همان کیفیت انجام دهد اگر نتواند باید به همین طریقی که صلاه به اربعه جهات یا صلاه جهتین است باید تکلیف را انجام بدهد شارع نمی‌گوید که باید به اربع جهات یا فرض کنید که به جهتین یا صلاة واحده شارع می‌گوید وقتی که تکلیف آمد باید از این تعلق تکلیف ذمه تو بری شود هر طوری که تو می‌توانی برو انجام بده ارتباطی به من ندارد عرض کردم خدمت شما وقتی که امر به صعود علی السطح می‌آید نصب سلم که دیگر وظیفه شارع نیست که به شارع بگوید علاوه بر سطح، سلم را هم تو باید بیاوری! بله یک وقتی طریق خاص را هم شارع می‌آید بیان می‌کند می‌گوید مثلاً حتماً باید با پلکان بروی، نایستی که یک کایتی پیدا کردی که توانست بالا برود فرض کنید که این جور بخواهی بروی من می‌خواهم با سلم بروی. خود «طریق و مقدمه وجودی» را شارع تعیین می‌کند آن بحث جدایی است ولی نه! وقتی که شارع و مولا امر به صعود علی السطح کرده است دیگر نصب سلم با عبد است حالا نصب سلم برود بخرد به عهده خودش است برود اجاره کند به عهده خودش است برود از همسایه بگیرد اینها تمام از اختیارش و تحقیق در این مسئله باید به تفویض خود مکلف است.

شارع در این جا با علم اجمالی اثبات کرده تکلیف را وقتی شارع تکلیف را اثبات کرده برای احرام که

شما باید مُحَرَّمًا داخل در مکه شوید از آن طرف هم ما می بینیم شارع گفته است که شش تا میقات ما هم داریم برای کسانی که مرور می کنند اگر فقط این روایات بود ببینید این که من الان دارم مسئله را به این کیفیت می برم دیگر فقها که در این جا حضور دارند باید کیفیت این جهت گیری را دیگر باید متوجه بشویم که چطور متوجه شویم البته حالا فعلا ما صحبت نمی کنیم که در روایات چه بماند فعلا ما این روایات را داریم همین قدر به گوش ما خورده است کسانی که می آیند از میقات عبور می کنند باید از خود میقات بگذرند به این عبارت که لا یجوز لاحد ان یعدو عن المیقات الا مُحَرَّمًا و لایجوز ان یعدوا مُحَرَّمًا مادون المیقات قبل از میقات کسی نمی تواند احرام ببندد این را ما داریم وقتی که این را داریم در این جا چه دیدگاهی باید ترسیم کنیم؟ از یک طرف عمومات و اطلاعاتی در این جا برای عدم جواز دخول حرم بدون احرام این را داریم بنابراین شخص حاج یا شخص معتمر باید محرما داخل حرم باشد این یک مطلب.

از طرف دیگر داریم کسی که می خواهد از میقات عبور کند این باید از آن میقات احرام ببندد! حالا اگر ما فقط همین را داشتیم در این جا چه حکمی می کردیم؟ می گفتیم خیلی خوب آن روایاتی که مربوط به مواقیت است برای کسی است که مرور می کند از آن مواقیت آن روایاتی که دلالت بر این که «لایجوز ان یدخل شخص الا مُحَرَّمًا» آن روایات دلالت می کند برای کسی که طبعاً از این مواقیت عبور نمی کند که به طور کلی است کنار هم می گذاریم، صاف فتوا می دادیم آقا اگر از میقات عبور کردی باید مُحَرَّم باشی اگر مرور نکردی از هر جا که دلت می خواهد می توانی احرام ببندی دیگر در این جا مکان خاصی نیست، ولی یک مطلب در این جا هست و آن این که همان طوری که عرض کردم آن اشکالی که در این جا هست این است که اولاً وقتی که شارع حکم مواقیت را بیان می کند در حالی که غیر از این مواقیت هم بسیاری از حجّاج و معتمرین هم در حال حرکت به مکه هستند در اینجا دیگر این مواقیت چه معنایی دارد دیگر معنا ندارد نصف جمعیت از مواقیت می روند نصف بیشتر از غیر مواقیت آن وقت حضرت برای این نصف کمتر یا نصف یا ثلث فرق نمی کند بیاید بفرماید کسانی که از این جا عبور می کنند باید میقات ایشان از این جا باشد اما یا رسول الله بقیه چکار کنند؟ هیچ حرف نزنند! بقیه بروند به اصول عملیه عمل کنند! بروند اصل براءت و امثال آن عمل کنند؟ خب غلط است! حضرت آشکار و بدون ابهام در این جا می گوید شما که در مقام احرام داری مواقیت احرام را بیان می کنید چرا این مواقیت را فقط اختصاص دادید به یک عده خاص از معتمرین و حجّاج؟ چرا به همه اختصاص نمی دهید؟ چرا جوری مسئله را بیان نمی کنید که عام الشّمول باشد نسبت به همه مؤمنین؟ فقط یک عده خاص در این جا هستند مثل این که من می گویم مثلاً افرادی که می خواهند بروند هر کدام از این افرادی که در قم هستند و یک عده می خواهند تهران بروند یک عده می خواند ساوه بروند یک عده می خواهند کاشان بروند یک عده می خواهند اهواز بروند یک عده فرض کنید که همدان بروند جاهای مختلف می خواهند بروند بعد من بیایم بگویم افرادی

که از قم می‌خواهند بروند مسیر حرکتشان به سمت تهران است این مال افرادی است که می‌خواهند تهران بروند آن که می‌خواهد اهواز برود آن هم می‌خواهد تهران برود و در این جا ما ساکت باشیم بگوییم خب خودتان می‌دانید چشم دارید بروید نگاه کنید دیگر!

اگر چشم دارید این جا هم چشم دارید چرا فقط باید آنهایی که تهران می‌روند به ایشان امکانات و امتیازات و اعتبارات داد؟ هر کسی دارد می‌رود آقا کسانی که این طرف می‌روند راهشان این است کسانی که راهشان آن طرف است راهشان این است هر شخصی با هر مقصدی که هست بیان کند این که شارع مواقیت افراد را بیان نکرده است خود ادلّ دلیل بر این است که مقصود شارع از مواقیت صرف مرور کنندگان و سایرین بر مواقیت نبوده است بلکه مقصود شارع تمام افرادی هستند که به سمت مکه می‌خواهند حرکت کنند این یک اشکال دیگری که بر این مسئله وارد است و این اشکال را کسی نکرده است این است که اگر قرار باشد شما تمسک به برائت کنید در غیر از مارین بر مواقیت چرا از محاذات با میقات شما باید احرام ببندید بروید از ادنی الحلّ کی گفته؟

مگر شما نمی‌گویید که ما دلیلی بر دلیلی بر صرف مواقیت نداریم و فقط همان اطلاقات و عمومات در این جا شامل است در این جا اطلاقات و عمومات حاکم است دیگر به اصطلاح تمسک به این است ظاهراً هم مرحوم آقا در این جا به این تمسک کردند کردند بسیار خب محاذات با میقات را شما از کجا آوردید؟ محاذات با میقات نداریم، چون بحث، بحث اجرای اصل است بحث تمسک است روایت عبدالله سنان را فعلاً باید کنار گذاشت تمسک، تمسک به اصل است یکی یکی باید بررسی شود راجع به عبدالله سنان صحبت می‌کنیم امروز که دیگر به اصطلاح وقت گذشت آن بحثش جدا است ولی فعلاً تمسک به اصل با وجود روایاتی که دلالت می‌کند آن کسانی که مرور می‌کنند باید باشند با توجه به این قضیه پس شما یا باید بگویید آن که می‌تواند این انحصار مواقیت را تخصیص بزند نسبت به غیر مواقیت آن روایت عبدالله بن سنان است بسیار خوب این یک بحث است.

یک بحث این است که تمسک به اصل برای شک در جواز و عدم جواز مواقیت برای آن اجرای اصل آن جا بکنیم اگر اجرای اصل است اجرای اصل محاذات با میقات تنها که نیست ما اجرای اصل می‌کنیم برای ادنی الحلّ و عدم الزام شارع مکلفین را بر احرام به مادون ادنی الحلّ! در این جا اطلاقات داریم بر این که لایجوز لاحد ان یدخل حرماً الاً محرماً به جای خودش هست عموماتی که در این جا داریم وقتی در این جا داریم روایات مواقیت را هم می‌گذاریم برای مکلف شک در جواز و کفایت احرام از غیر میقات است اصل برائت می‌گوید از میقات شما لازم نیست احرام ببندید وقتی لازم نیست چرا از محاذات می‌رویم از ادنی الحلّ! پس چرا در این جامحاضات گفته شده است این محاذات بخاطر روایت عبدالله بن سنان است و اینها شاید در

این جا به این خاطر اصل را اجرا کردند که پس از ورود روایت عبدالله بن سنان ما اصل برائت جاری می‌کنیم نه قبل؛ یعنی وقتی که روایت عبدالله بن سنان بیاید و محاذات با میقات را کافی بداند حالا برای ما شک پیدا می‌کند که آیا با وجود روایت عبدالله بن سنان باز باید به روایت مواقیت تمسک کرد یا نه در این جا اصل برائت می‌آید عدم الزام به احرام در مواقیت را بیان می‌کند وقتی که عدم آن الزام به احرام در مواقیت با اصل برداشته شد در این جا چه برای ما می‌ماند روایت عبدالله بن سنان می‌ماند از این راه ما می‌توانیم بگوییم که خب شاید اینها که می‌گویند اجرای اصل شاید به این خاطر است و الا طبق قاعده وقتی که شما می‌گویید روایت عبدالله بن سنان واقع شده است در آن جا باز صحبت خواهیم کرد که باز در آن جا یک اشکالی در این اصل وارد می‌شود که آن اشکال دیگر قابل حل نیست در وقتی که روایت عبدالله بن سنان را می‌خوانیم یعنی بر فرض مقابله روایت عبدالله بن سنان با روایت مواقیت باز در این جا اجرای اصل اقتضای جواز احرام از ادنی الحل را می‌کند.

روایت عبدالله بن سنان می‌گوید کسانی که از مدینه می‌خواهند بیایند بیرون، اینها در سته امیال می‌توانند احرام ببندند از محاذات با میقات خیلی خوب اما نسبت به بقیه چه؟ مگر شما با همین عقل خودتان نمی‌گویید چون در این روایت برای سایر افراد حکم بیان نشده است پس تمسک به اصل برائت نسبت به محاذات با میقات است؟ وقتی که این طور است همین عقل بنده می‌گوید وقتی که شارع موارد را بیان می‌کند آن کسانی که می‌آیند مرور می‌کنند بر مواقیت باید از مواقیت احرام ببندند آن کسانی که از مدینه است... چطور شد در این جا شما اسقاط خصوصیت می‌کنید؟ یعنی می‌گویید که روایت عبدالله بن سنان گر چه مربوط به مدینه است ولیکن با الغاء خصوصیت و اسقاط خصوصیت به سایر مواقیت تسری می‌دهیم از کجا؟ ما هم اصل برائت را در این جا می‌آوریم و می‌گوییم که الزام مکلف بر احرام بر محاذات با میقات «مشکوکٌ خرج بالنص».

روی این نکته اخیر که خیلی نکته دقیقی است امشب بروید فکر کنید وقتی که شما آمدید این مواقیت را با روایت عبدالله بن سنان تخصیص زدید و گفتید که اختصاص دارد مواقیت بر ماژین از مواقیت پس بنابراین در مورد غیر از ما رُبر مواقیت شارع ساکت است وقتی که ساکت شد اصل برائت می‌آید در این جا به واسطه عبدالله بن سنان کفایت احرام از محاذات می‌آید تصویب می‌کند می‌گوییم «علی رؤسنا و علی عیوننا» ولی روایت عبدالله بن سنان در مورد همه مواقیت است یا فقط ذوالحلیفه است؟ وقتی ذوالحلیفه شد مکلف شک می‌کند آیا در روایت شما الغاء خصوصیت می‌کنید؟ نه! کجا الغاء خصوصیت است در این جا روایت در ذوالحلیفه است بسیار خوب در این جا شک برای ما پیدا می‌شود که آیا روایت عبدالله بن سنان آن قدر قدرت دارد که بتواند جلوی اجرای اصل را نسبت به عدم الزام مکلف از احرام بر محاذات را بگیرد یا نه؟ وقتی شک می‌کنیم، اصل برائت جاری می‌کنیم می‌گوییم که روایت عبدالله بن سنان قدرت ندارد فقط ذوالحلیفه را می‌گوید چرا؟ چون احرام از محاذات خودش تکلیف، تکلیف نیست؟

یک شخصی که فرض کنید که از پانزده روز قبل بیست روز قبل این احرام ببندد این متحمل تکلیف شاقّ نمی‌شود؟ این حوله او همیشه باشد مثلاً پایین یک وقتی در نرود متوجه شدید؟ این که پیوسته حوله خودش را ببیند نه بابا یک شلوار و پیراهن می‌پوشد و یا علی‌را می‌افتد می‌رود در خواب و بیداری الحمدلله محفوظ و محروسه، ما بین عمره و بین حج چهار یا پنج روز احرام بستیم می‌گفتند آقا عجب کار شاقّی است یکی از همین آقایان تهران ائمه جمعه گفت آقا شما هنوز اعمال را انجام ندادی؟ گفتم چرا! گفت چرا خارج نشدی گفتم مستحب است نمی‌دانست مستحب است ریش سفید داشت تا این جا! گفت! خب این خیلی مشکل است مشکل باشد، گفتم نه خیلی مشکل نیست بعد هم دیگر ما که مورچه چیست که کله پاچه آن چه باشد این چهار روز می‌گوید تکلیف شاقّ است، چطور شما برمی‌دارید بیست روز قبل از مازاد می‌آورید آیا در این جا جریان اصل برائت جاری نیست؟ در این جا وارد نیست؟ مجتهدین، فقها باید بگویند دیگر اگر شما به واسطه روایت عبدالله بن سنان به ضمیمه اصل برائت می‌آید و احرام از محاذات را کافی می‌دانید چرا با همین روایت عبدالله بن سنان که در مورد ذوالحلیفه است اصل را نسبت به عدم الزام مکلف نسبت به محاذات را شما در آن جا جاری نمی‌کنید؟ آن جا هم اصل جاری کنید شما هم در آن جا بگویید یک روایت داریم مربوط به مواقیت برای کسانی که مرور می‌کنند روایت عبدالله بن سنان مربوط می‌شود به افرادی که در مدینه هستند و غیر از آن افراد مشمول اصل برائت هستند اصل برائت که محاذات نمی‌گوید اصل برائت می‌گوید از هر جا که می‌توانی احرام ببند. قطعاً محاذات با میقات بسیار تکلیف شاقّتر است از احرام ادنی الحل.

پس بنابراین با همین مسئله یعنی با همین روایت عبدالله بن سنان ما نمی‌توانیم در این جا محاذات با میقات را الزامی کنیم. نسبت به مدینه چرا ولی بقیه را چگونه الزامی کنیم؟ اگر بگوییم که در روایت الغاء خصوصیت است یعنی در روایت الغاء خصوصیت شده است گفتیم اگر شک در الغاء و عدم الغاء خصوصیت بود مگر جای اصل برائت نیست؟ شما شک می‌کنید که آیا زبان این روایت وافی به الغاء خصوصیت است یا نه؟

واقعاً هم همین است من الان اگر باشم حضرت چه اشکال دارد بگوید از مواقیت هم همین طور می‌کردید چرا از ذوالحلیفه فرمودند چرا ذوالحلیفه می‌گفتند همه مواقیت اگر کسی نمی‌تواند از این راه عبور کند به همان مقدار محاذاتش برود جلو این شک است ما شک می‌کنیم که در روایت عبدالله بن سنان چون بحث بحث اصل است عرض کردم خود روایت نیست یعنی به ضمیمه روایت در این جا اصل برائت جاری است آش شله قلمکار نیست که همه چیز را قاطی کنیم یکی یکی باید بباییم جلو اگر روایت عبدالله بن سنان است فردا حسابش را می‌رسیم حساب عبدالله بن سنان را می‌رسیم نسبت به آن تحقیق می‌کنیم. اگر جریان، جریان اصل است بعد از تمسک به عبدالله بن سنان شبهه در این جا موجود است در این جا ذوالحلیفه را فرموده بقیه را نفرموده شک در این جا هست که آیا منظور امام علیه السلام الغاء خصوصیت یا نه! اصل برائت می‌گوید تکلیف شاقّ

در این جا شارع برداشته شد وقتی که برداشته شد روی افرادی که در مدینه هستند محاذات با میقات افرادی که غیر مدینه هستند دلیل نداریم اصل براءت می گوید برو ادنی الحل! تکلیف شاق چرا کسی نگفته است این اشکال جدی بر جریان اصل که دیروز عرض کردم یک اشکال جدی تر است که هیچ جواب ندارد این است؛ یعنی اگر قرار باشد شما بیایید با الغاء خصوصیت سایر محاذات را داخل کنید شبهه در این جا پیدا می شود اگر شک در الغاء خصوصیت و عدم الغاء کردید یعنی چه شک داریم هیچ اصل عملی هم در این جا نداریم فقط ظهورات است که ظهور هم نیست شما اصلا در اصل ظهور در این جا شک دارید چرا؟ خلاف است من می گویم خلافش است چون وقتی که از حضرت سوال می کنند خب چرا حضرت فقط باید بگوید کسانی که در مدینه یا در غیر از مواقیت هستند چرا فقط ذوالحلیفه را حضرت در اینجا فرمودند این اشکال، اشکال جدی بر جریان اصل است.

و اما مطلب دیگری که در این جا می ماند تمسک به اطلاقات است که ببینیم آیا اطلاقات در این جا وافی به مقصود است که شما از غیر میقات هم احرام ببندید یا اطلاقات در این جا وافی نیست و باید به ادله دیگر در این مورد تمسک کرد.

تلمیذ: اگر کسی از محاذات گذشته باشد با این که فرمودید اصل براءت اگر گذشته باشد و به ادنی الحل رسیده باشد با توجه به آن دیگر لزومی ندارد برگردد به محاذات با میقات در همان ادنی الحل باید احرام ببندد یعنی اگر خطا و نسیان پیش آمده باشد، کار خلافی نکرده است؟

استاد: نه

تلمیذ:؟

استاد: نه ببینید مسئله خطا و نسیان نیست بحث خطا و نسیان یک بحث دیگر است بحث جواز است اگر ما قائل به جواز شویم دیگر خطا معنا ندارد این می توانسته همین طور بیاید بیاید تا به ادنی الحل که رسید دیگر اینجا احرام ببندد داخل شود اگر نه قائل بشویم از میقات باشد آن وقت در این جا فرقی نمی کند باید ببینیم عمدا احرام نبسته است یا این که خطایی بوده هر کدام در این جا حکم خاص خودش را دارد به نحو خاص یا به نحو عمد در بعضی از روایات داریم حضرت می فرماید باید برگردد الا این که وقت نباشد یا خوف چیز دیگر باشد در این صورت شاید حتی در عمد آن هم تفاوت نکند فقط یک گناه کرده باشد.

تلمیذ: در عمد تفاوت نمی کند باید برگردد؟

استاد: بله باید برگردد بحث امروز بحث استنباطی دقیق بود من تعمدا گذاشتم این را برای امروز که وجوه مسئله تفکیک شود در خیلی از موارد ما می بینیم که در طریق استنباط خلط می شود یعنی قاطی می شود بین آن راه و طرق موصله خلط می شود و باید تفکیک شود.

تلمیذ: اگر روایت محمد بن سنان را فرض کنیم که امام صادق نفرموده بودند خود عقل شبهه نمی‌کند که آیا از محاذات میقات هم می‌شود عبور کرد یا نه یعنی حتما باید روایت محمد بن سنان بیاید قضیه محاذات را در ذهن ما به وجود بیاورد و بعد ما به خاطر این که در روایت آمده بیاییم اصل جاری کنیم اصل قضیه وقتی که احرام باید بسته شود قبل از این که پیغمبر بخواهد فکر میقات را برای مردم بیان کند مردم چه فکر می‌کردند؟ وقتی که برای حج می‌خواستند بروند میقات بودند یا هر کسی از هر راهی دلش می‌خواست احرام می‌بست می‌رفت؟ حال پیغمبر آمده مواقیت را مشخص کرده است وقتی مشخص کرده طبعاً در عقول و اذهان این شبهه پیش می‌آید که آیا از محاذات آن هم می‌شود رفت یا نه؟ نیاز به روایت محمد بن سنان ندارد که ما حتماً بخاطر روایت محمد بن سنان این قضیه محاذات در ذهن ما شبهه پیش بیاید شک پیش بیاید که بخواهیم اصل برائت جاری کنیم.

استاد: بله ببینید مسئله این است که روایاتی که آمده بر این با توجه به این که مردم بعد از بیان رسول‌الله که مواقیتی که برای حج است شش میقات است و اینها را برای اطراف یعنی دور مکه به اصطلاح رسول خدا وضع کردند طبعاً این شبهه پیش نمی‌آید یعنی اولش قبل از این که رسول خدا بیاید این مسئله را تشریح کند این شبهه هست که از هم می‌پرسند خب حالا از کجا احرام ببندیم یکی می‌گوید آقا از در خانه ببند یکی می‌گوید از شهر آمدی بیرون ببند یکی می‌گوید به مکه رسیدی ببند به مسجدالحرام هر کسی یک مسئله بر طبق فهم و فکر و ارتکازات خودش بیان می‌کند یکی می‌گوید هر چه بیشتر در احرام بمانی بهتر است این هم یک فکری است داریم و حتی حضرت رد می‌کند می‌گوید تو نماز در سفر مگر شکسته نیست آیا می‌توانی تمام بخوانی گلویی چون تعداد رکعات بیشتر است بهتر است؟ این هم همان است پس بنابراین این شبهه است برای این که احرام از کجا باشد وقتی که مردم می‌شنوند که پیغمبر فرمودند مواقیت سته است این مواقیت برای اهل یلم لم است و ذات عرق و عقیق و اهل عراق و بعد هم فرض کنید که ذوالحلیفه برای مدینه و کذا است وقتی که هست دیگر شک پیدا نمی‌شود برای من مگر این که خیلی دیگر فکرم .. بدهم که آیا برای غیر مواقیت صاف وقتی پیغمبر گفت مواقیت سته است که جبرائیل آمده و اینها را معین کرده است که روایت آن را می‌خوانیم یک عصا در آن جا نور از آن جا درآمد وقتی که معین شد دیگر برای من شبهه پیدا نمی‌شود برای غیر از مواقیت هم بتوانم یا نتوانم می‌گویم پیغمبر این شش تا بیان کرده است.

لذا همه افراد از این مواقیت مسیر خودشان را قرار می‌دادند چطور این که فرض کنید که رسول خدا برای حج آن مکان خاص مکه و کعبه را قرار داده و افراد باید مسیرشان را تعیین کنند و به نحوی بیایند که اقصر فاصله را تا مکه پیدا کنند همین قضیه مربوط به میقات است یعنی در مکه و میقات که در مسیر مکه است قافله‌ها می‌آمدند و از آن جا می‌رفتند برای مکه این مسئله یک قضیه ارتکازی بوده است اگر هم شاید فرض کنید

که یک کسی که شبهه داشته باشد این شبهه شبهه جدی نبوده در آن زمان چون می گویند این قضایا در زمان امام صادق علیه السلام یعنی صد و پنجاه سال از تشریح حج گذشته است امام صادق در زمان چیز بودند و ما روایات دیگری نداریم تا قبل از امام صادق مربوط به این مسأله. از امیرالمؤمنین یک، دو یا سه تایی است ولی عمده روایات حج و اینها مربوط به زمان امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر و امام رضا هم همین طور.

تلمیذ: این منافی با شبهه نیست به هر حال شبهه در ذهن افراد...؟

استاد: شبهه هست

تلمیذ: در زمان پیغمبر و بعد از پیغمبر هم هست ما نمی توانیم بگویم عقلاً همچنین شبهه ای نبوده استاد: ببینید یک وقت شبهه شبهه عقلی است یک وقت شبهه عرفی است. در شبهه عقلی در هر قضیه می شود شک کرد که رسول خدا چگونه گفته است بیانش چطور بوده است تصریح بوده یا نبوده الان فرض کنید که یک قضیه یک شخصی می آید نقل می کند ما چطور تحقیق می کنیم می گویم گفته آن که او گفته است بگو آن را بگو ما می گویم اصلاً این نبوده طرف دارد در ذهن خودش را در مورد سلیقه خودش را در مورد یک مسئله بیان می کند آن را رسول خدا اگر یک همچنین مسئله هست اگر ما باشیم الان این شبهه هست که از هر جا می شود از میقاتها اولاً این شبهه در ذهن نمی آید که از جایی باشد این قضیه ثانیاً بر فرض هم اگر شبهه باشد چرا محاذاة با میقات این محاذاة با میقات از کجا درآمد نه شبهه پیدا می شود برای کسانی که از میقات عبور نمی کنند ادنی الحل کی گفته محاذاة الان شما دارید مطرح می کنید بعد از روایت عبدالله بن سنان. قبل از روایت عبدالله بن سنان اتفاقاً آن بیشتر به ذهن من تبادر می کند که وقتی قرار باشد یکی از میقات نباشد خب چه عیبی دارد از محاذاة باشد برای چه باشد مگر محاذاة با میقات جزو احرام است؟ برود از ادنی الحل مثل آدم بلند شود برود قشنگ خوب نه اصلاً خدا می خواهد فشارش بدهد در سرما اجبارش کند؟ نه! آقا خدا که مرض ندارد! کسانی که از میقات می روند بسیار خوب کسانی که هم نمی آیند بروند از ادنی الحل مگر ما راجع به افرادی که منزلشان بین میقات و حرم است نمی گویم دویرة اهلها.

تلمیذ: خود تعیین میقات منافات دارد با ادنی الحل.

استاد: نه منافات ندارد.

تلمیذ: منافات دارد، محاذات منافاتی با میقات آن صورتی که در اذهان است ندارد تعیین میقات با ادنی الحل منافات دارد.

استاد: ببینید کسانی که می خواهند بیابند فرض کنید که یکی این جا است حالا بلا تشبیه این را کعبه فرض کنید یک میقات پیغمبر این جا گذاشته یکی این جا یکی این جا برای کسانی که این جا هستند نگذاشته است در این فرض، آن کسانی که این جا هستند می آیند آیا می گویند واقعا در اینها شک است که میقات ما

محاذاة است این محاذاة از کجا درآمده است یا این که نه فکر می کنند می گویند میقات آنها است ما چه؟ ما نمی دانیم! چیزی نگفته!

از آن طرف عمومات و اصول دیگر هم داریم که هر کسی وارد حرم می شود باید با احرام باشد اگر این طور است ما می رویم تا برسیم یعنی آن ارتکاز اولی بر محاذاة نیست ما الان محاذاة را وقتی که پیایی فقها گفتند و مداوم شنیدیم، الان آمده در ذهن ما برای آن افراد لذا وقتی که می آید از حضرت سوال می کند که آقا من می خواهم راهم را از ذوالحلیفه تغییر بدهم همین خودش «آیدنا شد» وقتی که می خواهد بیاید حضرت سوال کند آیا می گوید من بروم از محاذاة با میقات می گوید یا رسول الله من می خواهم راهم را تغییر بدهم بروم از کجا؟ این در ذهنش محاذاتی نبوده که بگوید میقاتم را از این جا قرار بدهم یا از محاذات که حضرت بگوید بروم از محاذات قرار بده شش میل که از مدینه عبور می کنی از آن جا ببند هیچ نبوده من از ذوالحلیفه مسیرم را نمی خواهم قرار بدهم من قسم می خورم در ذهن یک همچنین شخصی محاذات هم اصلا نیامده چرا؟ چون ادنی الحل داریم از آن طرف در روایت داریم می گوید می خواهم بروم، چطور می گوید کسی که الان هم داریم می آییم می گوئیم یعنی جزو برنامه ها است یعنی کسی که میهمان شخصی است که فرض کنید مسیرش بین مدینه و مکه است مهمان است یک رفیق دارد یکی از قری و قصابات در آن جا از ذوالحلیفه نباید احرام ببندد باید برود در آن جا یک هفته در آن جا می ماند می شود «دویره اهلها» بعد از همان جا احرام یعنی دوباره برگردد به ذوالحلیفه از آن جا احرام ببندد از همان دویره اهلها وقتی که تلقی شد احرام می بندد می رود این شبهه بیشتر هست تا شبهه محاذات. محاذات از کی افتاده در فکر ما؟ از وقتی که عبدالله بن سنان آن روایت را گفته حضرت فرمودند محاذاة با میقات از این جا ما بر ایمان این مسئله پیدا شده که آیا خود نفس میقات باشد یا محاذاة با میقات باید باشد لذا اگر روایت عبدالله بن سنان نبود، کسی فتوا نمی داد بر محاذات. فتوا می داد به ادنی الحل یعنی اگر تازه بر فرض این شبهه بود، اصل براءت را در ادنی الحل جاری می کردند، روایت عبدالله بن سنان آمده جلو را بسته گفته گرچه برای خود آن افراد آن لزومی ندارد اما محاذات با میقات که حداقل لزوم دارد با الغای خصوصیات از طریق سایر مواقیت هم داده می شود در الغای خصوصیت ما تشکیک کردیم این الغای خصوصیت خود نفس الغاء و عدم الغاء خصوصیت خودش تکلیف شاق است اصل، اصل براءت است از هر تکلیف شاق پس بنابراین باید ما خصوصیت را نگه داریم وقتی خصوصیت را نگه داشتیم آن جا اصل براءت به داد ما می رسد و می گوید دیگر این جا هم محاذات با میقات الزامی نیست نسبت به غیر ذوالحلیفه. در این جا الزامی نیست البته بله آن طور که شما می فرمایید شک هست ولی شک به چه تعلق گرفته است؟ در یک همچنین فضایی محاذاتی نبوده است یعنی محاذات در اذهان نبوده است

تلمیذ: راههای مختلفی نبوده است یک راههای مشخصی بوده فرض کنید که از مدینه به مکه یک راه

مشخصی بوده است در طول زمان که راههای بسیار پیدا می شود این مسئله می آید در اذهان که آیا می شود از محاذات هم عبور کرد نمی توانیم این قضیه با صد و پنجاه سال بگوئیم یک راه مختص بوده از مدینه به مکه که همه می رفتند.

استاد: بله ببینید عرض بنده هم همین است بسیاری از افراد که از آن جا حرکت می کردند تمام اینها در آن زمان می آمدند از خود این مواقیت احرام می بستند. راهها بود به خاطر همین است که یک همچنین شبهه در ذهن ایشان نبود این شبهه را امام صادق به وجود آورد، نه این که به وجود آورد آمد بیان کرد محاذات با غیر از ذوالحلیفه را آمد بیان کرد والا در تاریخ داریم که آنها که حرکت می کردند می آمدند احرام خودشان را از همان جا قرار می دادند یا این که وقتی احرام می بستند خیلی جاها داریم همین طوری احرام می بستند از منزلشان احرام می بستند و می رفتند مخالف بودند دیگر مخالف و سنی هم الان این طوری است یا از خانه احرام می بستند یا از فرودگاه هر وقت شما از این فرودگاه کشورهای این طرف و آن طرف یا خارج از وقتی که می آیند از آمریکا در همان جا احرام می بستند خیال می کنند وقتی آنها سوار هواپیما می شوند باید محرم باشند اصلا در این حال و هوا نیستند دیگر کسی نیست برای ما مسئله بگوئید کسی نیست تکلیف را برای آنها بیان کند.

لذا ما وقتی که گاهی از اوقات اتفاق می افتاد از همین کشورهای عربی مثلا مکه مشرف می شدیم تمام هواپیما محرم بودند همه در حالی که نذری باشد نذر کرده باشد می گفتند شما می گفتم احرام بستیم دیگر از دم خانه از دم فرودگاه در حالتی که بابا حساب و کتابی دارد باید نذری باشد حتی در خود نذر هم بعضی شک کردند و تشکیک کردند. نذری باید باشد حساب و کتابی باید باشد می گویند مگر دم خانه یکدفعه داشتیم می رفتیم یک جوانی بود جوان خوبی هم بود جوان سوری بود منتهی در آمریکا بود آمده بود سوریه می خواست برود. کنار من نشسته بود و شب بود یادم است که ما حرکت کردیم این هم محرم بود مثل بقیه منتهی جالب این جا است که وقتی که ما حرکت کردیم اتفاقا مسیر ما از بالای مدینه دقیقا بود یعنی از شام که آمدیم برای مکه درست بالای مدینه که رسیدیم آن خلبان گفت که الان بالای مدینه هستیم و همه آنهایی که هستند احرام ببندند همه لیکن اللهم لیکن یعنی خود آنها هم باز دوباره احرامشان را مؤکد کردند که به خود میقات که می رسند احرام را داشته باشند حتی سوال کردند که هواپیما از میقات می گذرد یا نه تمام فکر مردم احرام از میقات است در صورتی که بتوانند عبور کنند گفتم شما که احرام کردی چه کار کردی گفت ما از همین جا داریم می رویم دیگر گفتم که نه ما با او هم صحبت شدیم و گرم گرفتیم و دیگر ما تمام اعمال را بر طبق شیعه به او یاد دادیم در همان یک ساعت و اندی که همراه او بودیم گفتم به حرف کسی گوش نده این که من می گویم قلم کاغذش را درآورد و گفتم این جوری طواف می کنی سعی این جوری و مینی و عرفات و عین شیعه البته خیلی تفاوتی ندارد مثلا در اعمال و اینها تفاوتی به اصطلاح مختصری هست مثلاً در کیفیت احرام گفتم نه!

این جوری احرام نبند این جوری مثل من و درست کردم احرام او را و گفتم به این کیفیت باشد گفتم اگر کسی گفت این جوری گوش نده گفت باشه هر چه تو بگویی من همان را انجام می‌دهم به حرف کسی گوش نمی‌دهم خلاصه او را از راه به در کردیم! در همان یک ساعتی که بودیم گفتم برو که حج تو قبول است و درست است و بعد دیگر بنده خدا خیلی ابراز محبت می‌کند

آن شبهه و شکی که اینجا پیدا می‌شود آن که شما می‌فرمایید که سوال هم می‌کند می‌گویند اگر فرض کنی که از ذوالحلیفه یا میقات باید رد شویم خود نقطه وسط مسجد باشد یا از بغل آن رد شویم عیب ندارد این هست یک همچنین چیزی هست که اشکالی هم ندارد می‌توان از بیرون مسجد شجره حتی محرم شود و برود مخصوصا خانمها که عذر دارند لازم نیست بیایند در مسجد شجره یعنی رسول خدا آمدند گفتند این نیست که باید بروی همان جا با یستی همان جا احرام را نه مسجد شجره یعنی محلی که نقطه شروع احرام است این برای اما میزان است فرض کنید که یک محاذاتی که چهارصد کیلومتر فاصله دارد با که خود میقات آیا مثلا از این جا احرام کند شبهه نیست حالا فو قش هم یک همچنین شکی باشد در مسئله فرقی نمی‌کند تفاوتی نمی‌کند.

تلمیذ: نه این که فرمودید خلط بین اصل شده و بین روایت و اینها که اصل جاری کردند به خاطر روایت عبدالله بن سنان بوده است عرضم این بود که این بدون این روایت هم این قضیه اصل هست چون شبهه آن وجود دارد.

استاد: نه آخر ببینید تمام کسانی که آمدند و تمسک به اصل کردند اول روایت عبدالله بن سنان را ذکر کردند بعد از روایت عبدالله بن سنان گفتند که اگر باز جای شک باشد تمسک به اصل می‌کنیم یعنی اول روایت عبدالله بن سنان را به عنوان معارض با آن ادله دیگر ذکر کردند.

تلمیذ: اگر نص نباشد سراغ اصل می‌روند.

استاد: بله همین یعنی با وجود روایت عبدالله بن سنان بحث این است که آیا با وجود این باز شک داریم یا نداریم دیگر آن وقت به ضمیمه اصل می‌آییم در این جا تأیید روایت می‌کنیم تأیید روایت نه این که مسئله عکس باشد البته بله در جایی که معمولا در این اصلها یک دلیلی هست مثلا به نظرشان شاید مورد آن قلت داشته باشد دلیلی که ذکر می‌شود ان قلت را با اصل دیگر کمرنگ می‌کنند و ان قلت را از حوزه بحث خارج می‌کنند به ضمیمه.

اللهم صل على محمد و آل محمد